

گزارش بازدید تورهای نوروزی از بافت تاریخی گرگان

جیجو در بافت تاریخی گرگان

گزارشی از یک بازدید کوتاه



■ سروش خراسانی

راهنمای گردشگری

راهنمای تخصصی بافت تاریخی و طبیعت

تمامی مکالمه‌های پیش‌رو واقعی
و براساس پرسش و پاسخ‌ها و گفتگوهای انجام شده
توسط مسافرین نوروزی و راهنمایان گردشگری‌ست.

■ ■ ■

هوای دل‌انگیز بهاری‌ست. کوچه‌پس‌کوچه‌های قدیمی گرگان روزهای شلوغی را سپری می‌کنند. امسال چهارمین سال است که اداره میراث فرهنگی استان گلستان من و سه نفر از همکارانم را به عنوان راهنمای گردشگری، مسؤول راهنمایی گردشگران و مسافران و معرفی بافت تاریخی گرگان به آن‌ها کرده است. چند خانواده که از تهران و مشهد و اصفهان و بوشهر و زنجان برای تعطیلات نوروز به گرگان آمده‌اند هرکدام جداگانه به دنبال اماکن دیدنی، بافت تاریخی را در جستجوهای اینترنتی یافته و نقشه گوگل آن‌ها را به محله سرچشمه، مقابل امام‌زاده نور هدایت کرده است.

در آن محوطه، با من که لباس فرم ستاد تسهیلات سفر استان گلستان را بر تن داشتم و کارت راهنمای گردشگری بر گردن آویخته بودم، همراه شدند.

اصفهانی: سلام آقا شوما راهنمائین؟ کوجاها رو میتونیم ببینیم؟

من: سلام. بله! این جا اداره میراث فرهنگی. قابل بازدید. بفرمایید من راهنماییتون می‌کنم.

مشهدی: اینجا خانه تاریخیه؟ چره انقد ماشین پارکه؟ من فکر کردم پارکینگه.

من: بالبخند تلخ: چه عرض کنم! اداره‌ست دیگه. بفرمایید بریم داخل فضا عوض میشه...

با حدود ۳۰ نفر از شهرهای مختلف کشور با بچه‌های قدونیم‌قد که همه لباس‌های رنگی و نو پوشیده بودند وارد



حیات خانه شیرنگی شدیم. توضیحاتی در مورد این که اسم این شهر در دوران قاجار استرآباد بوده و در آن زمان، دورتادور شهر، دیوار و برج و بارو بوده و اهمیتش به خاطر سرحدی بودن و نزدیکی با روس‌ها چقدر بوده صحبت کردم، تا در حال و هوای قاجاری شهر قرار گیرند. آن جا بود که پسر بچه‌ای ۱۰-۱۲ ساله‌ای که تندتند توی دفترچه‌اش مطالبی را یادداشت می‌کرد، توجهم را جلب کرد.

پدر پسر بچه تهرانی که توجه من را دید: پسر ما داره سفرنامه مینویسه. هر چیزی رو که از اول سفر می‌بینه و می‌شنوه یادداشت می‌کنه. من که ذوق زده شده بودم: خیلی کار قشنگی می‌کنی. میدونی ما چقدر اطلاعات ارزشمند از دل همین سفرنامه‌هایی به دست آوردیم که مسافرها نوشتن؟ مثلاً اولین باری که اسم استرآباد اومده، توی کتاب شخصی به نام مقدسیه که نوشته به مسجد جامع استرآباد آمدم در کنار آن بازاری بود و رودی که از آن جا جاری بود. اشاره می‌کنه به بازار نعلبندان و رودخانه زیارت که اون زمان در این قسمت شهر جاری بوده.

حتماً بعدها از سفرنامه تو هم کلی اطلاعات درمیا که از زاویه دید تو دیده شده و دیگران شاید ندیدنش... در خلال توضیحات، صحبت از مولودخانه و تولد آقا محمدخان قاجار در شهر استرآباد به میان آمد که چهره مسافر کرمانی به وضوح درهم رفت: اوه اوه. کرمانیا خیلی می‌ونه خوبی باهاش ندارن. خیلی بی‌رحم بوده. میدونی چقدر تو کرمان آدم کشت و چشم درآورد؟!



من: ببینید در جنگ بین آقا محمدخان و لطفعلی خان زند که توی کرمان اتفاق افتاد بدون شک قتل و غارت و جنایت زیادی صورت گرفت. ولی این عددهایی که برای تعداد چشم‌ها گفته میشه هم خیلی اغراق شده‌ست. جالبه بدونید که مورخان اون زمان که بی‌واسطه یا با یک واسطه شاهد اتفاقات کرمان بودند هیچ عدد و رقمی از تعداد کشته شده‌ها و کور شده‌ها نمیدن. چه اونهایی که طرف قاجارها بودن و چه اونهایی که طرف زندیه بودن.

اولین باری که این ارقام عجیب مثل هفت هزار و بیست هزار و حتی به وزن چند من چشم توی تاریخ نوشته شده دهه‌ها بعد و توسط انگلیسی‌هایی مثل سرجان ملکم و سرپرسی سایکس بوده که اصلاً معلوم نیست منبعشون کجاست و احتمالاً سوگیری‌ها و غرض‌هایی هم پشتش بوده.

یکی از همراهان که اهل گرگان بود و مهمان‌های جنوبیش را برای دیدن

بافت تاریخی آورده بود: آقا صحبت گشت و گشتار شد. من شنیدم زمانی که عرب‌ها به این منطقه حمله کردن به شخصی به نام یزید بن ملهب این‌جا انقدر آدم گشت که از جریان خون آدم‌ها آسیاب رو چرخوند و گندم آرد کرد و نون پخت! این درست‌ه؟ چقدر وحشی بودن!

من: البته این داستان در مورد شهر جرجان مطرحه، نه استرآباد که الان داخلش هستیم. ولی ببینید در این‌که خشونت زیادی اتفاق افتاده باز هم شکی نیست. اما خیلی منطقی به نظر نمی‌رسه که جریان خون بتونه آسیاب رو چرخونه. اینجا هم اغراق‌هایی شده. مثلاً ممکنه که خون همراه با جریان آب شده و آسیاب رو چرخونده که فقط قولی که اون فرد داده رو عملی کرده باشه.

البته که عرض کردم خشونتی که اون زمان تا حتی همین صد سال گذشته هم رایج بوده از تصور امروز ما خارجه که البته در مورد ایرانیان و اعراب دوطرفه هم بوده. شما اگر در مورد اردشیر ذوالاکتاف بخونید که یکی از پادشاهان ساسانی بوده و اینکه چه بلایی سر اعراب اون زمان آورده، دیگه از هیچ میزان قساوتی تعجب نمی‌کنید! در ادامه، اداره میراث فرهنگی که شامل خانه شیرزگی، مدرسه تقوی و خانه شعر باف بود را بازدید کردیم و بعد از ارائه توضیحاتی از آن‌جا خارج شدیم و به خانه تقوی معروف به عمارت کلاه‌فرنگی، در کوچه تقوی رفتیم. دختر بچه تهرانی: ماما این‌جا چقدر بوی شیراز میده!

متوجه شدم که منظورش بوی بهارنارنج است که در حیاط خانه تقوی زودتر از بقیه خانه‌ها و خیابان‌های گرگان در همان روزهای اول نوروز فضا را پُر می‌کند.

در مورد تعدد درختان نارنج در حیاط خانه‌ها و کوچه خیابان‌های گرگان گفتم و وجود همزمان شکوفه‌ها و میوه‌های نارنج روی درختان برای مسافری عجیب و جالب بود.

مادر همان دختر بچه تهرانی: پس چرانارنج‌ها رو نمی‌چینن؟ مگه آب نارنج استفاده نمی‌کنین؟ همراه اهل گرگان که میزبان مسافرین جنوبی بود: از بس زیاده خانوم. خیلیم آب نارنج مصرف داریم، ولی انقدر همه‌جا هست که هرچی مردم می‌کنن و استفاده می‌کنن باز هم روی درختا مُمّانه. مسافر اصفهانی: خدا برکت بدد بپه‌دون. حالا چرانارنج اِقد محبوبِیس؟ اینهمه درخت...

من: خب میتونه یک دلیلش همیشه سبز بودن این درخت باشه. همیشه مثل فصل بهار سبزه و اونقدری هم برگ‌هاش نمیریزه که زحمت زیادی ایجاد کنه. مثمر هم هست و خیلیم درخت بزرگ و تنومندی همیشه که جارو زیاد اشغال کنه یا به سقف و کف آسیب جدی بزنه. وقتی هم که به‌بار میشینه خیلی قشنگ میشه و انگار لابلای شاخ و برگ‌هاش چراغ روشن شده.

مسافر اصفهانی: آره‌ها. دیگه چی می‌خین از یک درخت؟

از کوچه تقوی بیرون آمدم و وارد حیاط امام‌زاده نور شدیم.

در خلال توضیحات در مورد معماری و تاریخ هزارساله بنا و وجود قبرستان درون محله‌ای در جوار امام‌زاده، صحبت در مورد عناصر مختلف شهری در کنار هم به میان آمد.

اینکه محوطه‌های تکایا، مساجد، کاروانسراهای درون شهری، مدارس علمیه، حمام‌ها، درختان کهنسال، بازار، قبرستان، خانه‌های تاریخی همه در کنار هم دارای ارزش هستند و وقتی صحبت از بافت تاریخی استرآباد می‌شود،

به این معناست که همه این اجزا هنوز وجود دارند و بعضاً کاربرد دارند. خانم اهل تهران: چه جالب! مثل یک اکوسیستم طبیعی که اجزا طبیعت مثل درخت و پرنده و پستاندار و آب و خاک و باکتری و... در کنار هم زنجیره حیات رو درست میکنند؟ من: دقیقاً! چه مثال خوبی. همه این عناصر شهری در کنار هم، کارکرد دارند و به هم وابسته هستند. اگر توی این شهر تاریخی مثلاً خانه‌های فاخر و اعیانی باشد ولی مثلاً حمام یا بازار تاریخی نباشد، یک جای کار ایراد دارد و نمی‌توان حیات و سرزندگی برایش قائل باشیم. برای همین باید نگاه مسئولین شهری و میراثی به حفاظت، نگهداری و احیای کل عناصر بافت تاریخی باشد، نه رسیدگی به یک خانه یا مسجد زیبا و آنچنانی. داشتن یک تک‌بنای هرچند زیبا، مثل داشتن یک حیوان تماشایی درون قفس است که ارتباط آن با محیط زندگیش کاملاً قطع شده و عملاً ارزش اکولوژیک ندارد و حلقه‌ایست که به حلقه‌های دیگر جهت ساختن زنجیره حیات متصل نیست. مسافر اصفهانی: ولی حیف این امام‌زاده قشنگ که جلوش این سایبان بی‌ریخت رو گذاشتن. کاش به‌کم سلیقه به خرج میدادن و برای منظر این بنای تاریخی احترام قائل میشدن. الآن هر عکسی که بخوایم بگیریم چندتا لوله داربست بی‌قواره تو ذوق میزنه. تو رو خدا به میراث فرهنگی منتقل کنید. من: متولی اینجا اداره اوقافه. امیدوارم یه روزی این نگاه توی ارگان‌های متولی شکل بگیره که به منظر بناهای



خانم آزاده نادعلی راهنمای تخصصی بافت تاریخی گرگان در حال معرفی مجموعه تاریخی تقوی

تاریخی توجه کنن...

مسافر زنجانی: واقعا گرگان شهر تمیز و قشنگیه. آقا اجاره‌ها اینجا چقدره؟ حالا که بازنشست شدم دوست دارم بچه‌ها رو بیارم جایی مثل اینجا زندگی کنیم. جنگلش هم خیلی نزدیکه. مردمش چطورن؟ پذیرا هستند در مورد غریبه‌ها؟

همراه اهل گرگان: آقا خیالت راحت. اینجا کسی کاری به کارت نداره

من: راستش من قیمت اجاره‌ها رو که ندارم، ولی این تقریباً پرتکرارترین سوالیه که از ما راهنماها میشه. خیلی از افراد بعد از سفر به گرگان، علاقه‌مند به ماندگاری میشن و در مورد پیدا کردن شغل و خونه از ما می‌پرسن. جالبه که بدونید به طور تاریخی بیشتر جمعیت این شهر همیشه بر پایه مهاجرین بوده، به دلایل تاریخی و اقلیمی و... برای همین نگران پذیرفته شدن نباشید خیلی! حالا من یک سؤال ازتون بپرسم: من شنیدم که زنجانی‌ها حلوائی به نام أماج می‌پزند برای مراسم ختم. ما هم همین رو به نام حلوا أماج داریم. چه جوری و با چه مواد اولیه‌ای درستش می‌کنید اونجا؟

آقای مسافر زنجانی: واقعا؟ أماج رو تو ی گرگان هم درست می‌کنید؟ این دیگه استادش خانومه...

خانم زنجانی که بعد از اشاره به أماج و هنرهایش، چشم‌هایش به وضوح برق زد: بله. البته الان دیگه أماج خیلی کم شده. دیگه فقط منم که توی فامیل بلدم و درست می‌کنم.

اول أماج لار (از اینجا که شروع به توضیح فنی مراحل پخت أماج کرد، زبانش به ترکی برگشت و بچه‌هایش برایمان ترجمه کردند) اول أماج‌ها رو می‌مالیم و بعد با شکر، شیر یا نبات آب شده و روغن عمل می‌اریم. البته اصلش عسل و روغن حیوانیه، ولی دیگه الان بیشتر شکر و روغن معمولی می‌زنن.

من: بُرشش چطوره؟ ما اینجا الوزی بُرش می‌زنیم.

-نه. ما توی دیس یا بشقاب پهنش می‌کنیم. بُرش خاصی نمی‌زنیم.

همراه اهل گرگان: پس ما این جا بیشتر تحویلش می‌گیریم. اینجی حلوا أماج خیلی مهمه. گرگانیا خیلی تعصب‌اش ر مِکِشن. فقط هم بار اعیاد می‌زنن. کدبانوگری زنهار از رو درست درمان بودن حلوا أماج‌شان تعیین مِکُنن. تو عید دیدنیا کل گله‌تیه سر این که حلوا أماج کی بهتر شده...

در این جا مسافری را به دیدن محراب دیدنی داخل بنای امام زاده نور و در زیبای دوره تیموری آن دعوت کردم. هم‌زمان تعدادی مسافر که بعداً فهمیدم که اهل مازندران و گیلان و کردستان و یزد هستند، برای بازدید از دیدنی‌های بافت به سراغم آمدند، با گروه قبلی خدا حافظی و آرزوی سالی خوب و سفری خوش برایشان کردم و با گروه جدید وارد اداره میراث فرهنگی شدیم.

مسافر یزدی: این جابعضی چیزاش شبیه یزدها...

من: میشه بگید چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی هست بین بافت تاریخی یزد و گرگان؟...

■ برای مشاهده ویدئو گردشگری نوروزی بافت تاریخی گرگان، به صفحه آپارات میرداماد مراجعه کنید ■

www.aparat.com/mirdamad_org



خانم مهناز بغیری راهنمای تخصصی بافت تاریخی گرگان در حال معرفی خانه تاریخی شیرزنگی



خانم حنا اسماعیلی راهنمای تخصصی بافت تاریخی گرگان در حال معرفی خانه تاریخی امیرلطیفی